

بازیگران اوضاع متشنج کشورچه کسانى اند؟ { زیمیروال اسکارى }



پاکستان طی شش دهه موجودیت ننگینش به حمایت امپریالیزم شرارت پیشه و استعمارکهنه و مکار انگلیس با مداخله دست اندازی در امورکشورهای همسایه خویش و پایشیبانی بی دریغانه و سخاوتمندانه کشورهای فوق الذکر به بزرگترین کشور تریبه و پرورش دهنده و صادرکننده تروریسم و بنیادگرایی تبدیل گردیده است .

پس از حوادث 11 سپتامبر 2001 ایالات متحده و برخی کشورهای دیگر، مدارس علوم دینی را به آموزش «جهاد» و تربیت جنگجو برای «جنگ مقدس با کفار» - در افغانستان، کشمیر و سایر نقاط جهان متهم کردند. در همین رابطه سفیر پیشین آمریکا در اسلام آباد هشدار داد که امنیت آینده ایالات متحده به کیفیت آموزش در مدارس پاکستان بستگی دارد. حدود دو سال قبل جنرال مشرف وعده داد که همه این مدارس را به ثبت برساند، آنها را به اجرای یک برنامه درسی موظف سازد و منابع درآمدی شان را کنترل نماید.

اما آنچه که گفته شد به مرحله اجرا گذاشته نشد. چه از یک سو دولت با کمبود منابع مالی مواجه است و از دیگر سو این کار بسیار خطیر است. براساس برآورد موسسه تحقیقات پاکستان نزدیک به ده هزار مدرسه با بیش از 5/1 میلیون طلاب در این کشور وجود دارد.

روه بحران های بین المللی نیز وجود این تعداد مرکز آموزشی را ممکن می داند. در این رابطه «محمد افسر نیازی» در روزنامه **The Nation**، می نویسد: وقتی دولت حتی قادر نیست بر سیستم آموزشی خود نظارت دقیق اعمال کند، چطور می خواهد امور مدارس دینی را هم به دست بگیرد؟ پیر پایه آمارها، اسلامگرایان که با احساس مسئولیت اجتماعی به تاسیس مدارس دینی مبادرت می ورزند درست در همان خلاء عظیمی رشد می کنند که به واقع ارثیه حاکمان پایتخت نشین است.

اگر دولت در دستیابی به سلاح های اتمی قرین موفقیت بوده، در سیستم آموزش مدرسه ای چندان موفق عمل نکرده است. هم اکنون 57 درصد مردم پاکستان بی سواد هستند و نزدیک به 80 درصد زنان سواد خواندن و نوشتن ندارند. به علاوه فقر به شدت در بین نفوس یکصدوشصت میلیونی این کشور رو به افزایش است. دولت مشرف تعداد افراد فقیر را بالای 30 درصد برآورد می کند، اما آمارهای سازمان ملل از رقمی بیش از 40 درصد حکایت دارند. «مونس احمر»، کارشناس علوم سیاسی پاکستان، اوضاع نابسامان کنونی را نتیجه حکومت همه آن کسان می داند که در دهه های اخیر بر این کشور حکم رانده اند، بی آنکه در پی ارائه استندردهای تعلیمی باشند.

به گفته وی، نظامیان در این میان با داشتن مدارس ویژه وضعیتی بهتر دارند. بسیاری از والدین نه از روی اعتقادات مذهبی که به لحاظ مسائل مادی فرزندان خود را به مدارس دینی می فرستند. آنها از پابست این مدارس نه شهرییه ای می پردازند و نه ملزم به تهیه روپوش و کتاب های گران قیمت برای فرزندان های خود هستند. از جانب دیگر آمریکا میتواند با کمک های اقتصادی موثر نه به دزدان در افغانستان و دلان در پاکستان، بلکه به افراد مطمئن و پاک برای رشد اقتصادی، زمینه سربازگیری تروریستها و بنیادگرایان را به حداقل برساند. روزنامه گاردین مینویسد: (سلاح هایی که ایالات متحده و بریتانیا همراه با میتودهای پیشرفته

جنگی در اختیار بنیادگرایان قرار دادند به فاجعه در غرب ختم شد و براساس پدیده چرخش برعلیه کسانی مورد استفاده قرار گرفت که آن ها را تهیه دیده بودند)

با آن که رسانه های جمعی آمریکا خود اعتراف می کنند که روی کار آمدن دولت جهادی و طالبی در افغانستان ناشی از کمک های پنهانی است که ایالات متحده به گروه های بنیادگرا کرده است.

آمریکا و پاکستان بین سال های 82 تا 35 92 هزار بنیادگرای انتگریست را از چهل کشور اسلامی به خدمت گرفتند. دهها هزار نفر برای تحصیل در مدارس مذهبی به پاکستان سرازیر شدند. صاحب نظران معتقدند بیش از صد هزار تن از این مسلمانان تندر و در جنگ افغانستان شرکت کردند. در سال 1985 ریگن رئیس جمهور وقت آمریکا دستورالعمل امنیت ملی شماره 166 را امضا کرد. براساس این دستورالعمل باید کمک نظامی را به بنیادگرایان هرچه بیشتر تقویت نمود تا به از همپاشی قوای شوروی و خروج آنان از افغانستان منجر شود. کمک های نظامی به شدت افزایش یافت، به طوری که در سال 1987 سلاح های تحویلی به بنیادگرایان به شصت و پنج هزار تن رسید.

در طی این مدت سیل متخصصان سیا و پنتاگون به طور پنهانی و بی وقفه راهی مراکز فرماندهی سازمان اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای - واقع در شاهراه اصلی روالپندی شد. در همین محل کارشناسان سیا و پنتاگون

برای سازمان دادن جنگ شورشیان برعلیه قوای شوروی با ماموران اطلاعاتی پاکستان دیدار می کردند. سازمان سیا از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان نقش کلیدی در تربیت نظامی بنیاد گرایان داشت.

اهمیت افغانستان در ملاقات های گذشته سه مقام ارشد آمریکایی از اسلام آباد نمود بیشتری یافت .

این سه مقام یعنی جنرال ویلیام فالون رئیس فرماندهی مرکزی آمریکا، جان نگر و پونتته و ریچارد بوچر معاونان وزیر خارجه، در آستانه سفر برنامه ریزی شده وزیر خارجه پاکستان به واشنگتن، به اسلام آباد رفتند . واشنگتن با اعزام این سه تن در واقع تصمیم گرفت موضوعات بسیار مهمی را با پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان در میان بگذارد. مقامات آمریکایی از مذاکرات و دیدارهایشان راضی بودند . حامد کرزی از اولویت های واشنگتن آگاه است.

او گفته است که شش سال جنگ دیگر صبر افغانستان را سرریز کرده و این را هم می داند که حرف هایی که درباره احیای دموکراسی در پاکستان زده می شود تاثیری بر واشنگتن ندارد. چرا مشرف اکنون چنین اهمیتی پیدا کرده است؟ در برنامه جهانی انگلیس و آمریکا، ملاحظات بزرگ و کلی همواره بر وقایع روزانه ارجحیت داشته است. موقعیت مشرف به عنوان يك متحد می تواند اهمیت زیادی در این برنامه بزرگ داشته باشد . در سیاست منطقه ای انگلیس و آمریکا، پاکستان به خط مقدم تبدیل شده است. این محوریت پاکستان را می توان با دورانی در این کشور و در زمان حکومت ضیاءالحق تشبیه کرد .

تلاش های انگلیس و آمریکا برای به دست آوردن يك شريك نیرومند در آسیای میانه اکنون تشدید شده است. سفر مقامات آمریکایی به ترکمنستان بعد از دیدار از اسلام آباد نشان دهنده آن است که لندن و واشنگتن به سرعت به دنبال کامل کردن برنامه خود هستند .

ترکمنستان و پاکستان برای عملیات ها و فعالیت های ناتو در آسیای میانه بسیار مهم هستند. هر دوی این

کشورها هم مرز ایران هستند و از این نظر هم می توانند به کامل شدن برنامه های آمریکا در قبال ایران هم کمک کنند . پاکستان موقعیت سیاسی و جغرافیایی منحصر به فردی دارد و می تواند بر استراتژی آمریکا و انگلیس

در قبال ایران و آسیای میانه تاثیر جدی بگذارد. بعضی منابع خبری در پاکستان می گویند، سیاست های پاکستان اساساً از سوی دفتر دیک چنی هماهنگ می شود. (یک مطلب رامیخواستم تذکر بدهم که انگلیس همیشه

از آمریکادر پاکستان شش قدم جلو است و زمامداران پاکستان بیشتر با انگلیس صادق ترند تا آمریکا)

چنی ارتباط شخصی نزدیکی با مشرف داشت و هرگونه انتقاد از او را رد می کرد .

شخصیت های بانفوذ در آمریکا و انگلیس اخیراً می گویند که منافع مشروع پاکستان در افغانستان باید تامین شود . ملکوم ریفکیند وزیر خارجه و دفاع پیشین انگلیس چندی پیش در روزنامه ایندپندنت نوشت، هدف ما

اکنون باید به دست آوردن حمایت پاکستان باشد. این حمایت از طریق تهدید یا تخریب به دست نمی آید. باید شیوه هوشمندانه در پیش گرفت.

این مقام سابق انگلیسی دو مورد از منافع ملی پاکستان را که تاکنون از سوی غرب نادیده گرفته

شده برشمرد. اولین آنها مشکل پشتون و بلوچ پاکستان از نظر قومی و قبیله ای است و دیگری تاثیر پدیده طالبان بر اختلافات دیرینه هند و پاکستان بر سر کشمیر. به نوشته او، هند در افغانستان حضور پیدا کرده و

اوضاع را تحت تاثیر خود قرار می دهد تا پاکستان را تضعیف کرده و او را از مسائل مربوط به سرحدات

منحرف کند. برای برطرف کردن این نگرانی باید هند را به کاهش نقش و حضورش در افغانستان تشویق کرد.

از سوی دیگر باید دولت افغانستان را مجبور کرد که خط دیورند را به عنوان مرز میان پاکستان و افغانستان به رسمیت بشناسد. اما فهرست خواسته‌های مشرف به این کوتاهی نیست. او می‌داند نقشی که پاکستان قرار است در برنامه منطقه‌ای آمریکا ایفا کند بسیار خطرناک است.

یکی از خطرات این برنامه این است که اسلام‌آباد را رو در روی کشورهای منطقه قرار می‌دهد. درخواست مشرف وانگلیس این است که دولتی در کابل استقرار یابد که پاکستان بر آن نفوذ داشته باشد؛ این نیازمند نوعی دادوستد جدی در هر دو طرف است. طالبان یک جنبش یک‌جانبه نیست. به غیر از یکی دو کشور که ممکن است طالبان را به شیوه سنتی آن فرض کنند، بقیه می‌دانند که طالبان یک عنوان کلی که به طیفی گسترده از افغان‌های بی‌خانمان شده و مخالف اطلاق می‌شود. این گروه علاوه بر افراد مذهبی شامل سرمایه‌گذاران، کارشناسان سیاسی و حتی نظامیان و افراد تحت نفوذ خارجی هم می‌شود. آنها که قدرت در دست دارند و آنها که این جنبش را از پشت پرده رهبری می‌کنند لزوماً یکی نیستند.

طالبان رهبری ترکیبی دارد. از همان زمان که طالب‌ها از مدارس مذهبی پاکستان بیرون آمدند و با پیشروی به سوی کابل داعیه حکومت‌داری به راه انداختند، حرف و حدیث‌های بسیاری درباره ماهیت آنها وجود داشت. اکنون این احتمال وجود دارد که سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان وانگلیس همان طالبان گذشته را با تغییراتی دوباره برای به‌دست گرفتن قدرت به کابل بفرستد. شاید حذف مهره‌هایی از رهبران طالبان در مسیر همین استراتژی باشد. آنچه مسلم است این‌که گلبدالدین حکمتیار اکنون دوباره به عرصه قدرت بازگشته است. او در گذشته و در دهه 1980 و نیمه 1990 از مهره‌های مطلوب سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان بود. اما واکنش واشنگتن در مقابل حکمتیار چه خواهد بود؟ او در اسناد واشنگتن به عنوان یک تروریست خطاب می‌شود. اما از نظر واشنگتن آنچه حکمتیار را به عنصری مطلوب تبدیل می‌کند نفرت او از روسیه است.

سرانجام، برحسب استراتژی گسترده تری، جهاد افغانستان باعث تحقق رویانی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می‌شد. این رویا، اشغال نظامی خلیج فارس و میدان‌های نفتی آن بود. رابطه ی مستقیمی میان جنگ علیه مردم افغانستان و حضور جاری ارتش ایالات متحده در آسیای مرکزی، و سایر نقاط نفت خیز دیگر وجود دارد. برای وارد کردن ایالات متحده در بخش‌هایی از جهان که تا دهه ی هشتاد خارج از دایره ی نفوذ آمریکا قرار می‌گرفتند، جدالی سخت درگرفته بود.

این جدال، از سال‌های 1980 که جهادی‌های افغانی از ایالات متحده، چین و اسرائیل اسلحه گرفتند تا علیه ارتش سرخ بچنگند، آغاز شد، به سال‌های 1990 که جنبش طالبان با حمایت مستقیم ایالات متحده وانگلیس به وجود آمد، کشیده شد، و تا امروز هم که ایالات متحده با ایجاد جنگ دیگری در افغانستان، راه‌های دخالت وسیع خود در جمهوری‌های تازه استقلال یافته ی آسیای میانه را هموار می‌کند، ادامه دارد.

سرمایه گذاری سیا و استخبارات انگلیس از طریق پاکستان برای جهادی‌ها در سال 1984 به 250 میلیون دالر رسیده بود «یعنی در همان حدی که در سال‌های پیش از آن انجام شده بود»، اما پس از آن بود که این سرمایه‌گذاری سربه‌آسمان زد: در سال 1986 به 470 میلیون دالر، و در سال 1987 به 630 میلیون دالر رسید. ایالات متحده، به سختی کوشید تا کشورهای دیگر، از جمله چین را وارد دعوا کند. بنا به گزارش «چارلز فریمن» که سفير ایالات متحده در چین بود، «از سال 1981 تا 1984 چین به ارزش 600 میلیون دالر اسلحه به افغانستان فرستاد.»

ویلیام کیسی رییس سیا نه تنها سرمایه‌گذاری برای جنگ افغانستان را توسعه داد، بلکه هدف‌های جاه طلبانه اش را نیز گسترش داد. حالا دیگر سیا به پیروزی می‌اندیشید و سلاح‌های تخریبی و دلفریب بیشتری را برای مجاهدین تامین می‌کرد، که از آن جمله می‌توان از راکت‌های زمین به هوای ستینگر نامبرد که توانستند ضربه‌های کاری به طرف درگیر بزنند و ابعاد تخصص را تعمیق کنند.

وقتی جهاد توسعه یافت، سیل مسلمانان متعصب عرب، از کشورهای مختلف اسلامی، به پاکستان برای جهاد افغانستان سرازیر شد. کشورهای مختلف عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، چون سازمان‌های بین‌المللی طیف راست اسلامی - مثل اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود، کارزارهای را برای سربازگیری از جهادی‌ها آغاز کردند. بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه‌های بنیادگرای اسلامی، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد، تحقق یافت. یک تحلیلگر عربی نوشته است: «به بسیاری از آن خشک‌اندیشان مسلمان گفته شده بود که برای مطالعات و تحصیلات مذهبی به پاکستان می‌روند» وی می‌نویسد: عموماً در طول شش هفته آموزش مذهبی برای طلابی که از نقاط مختلف جهان به پاکستان آمده بودند، پیشنهادی در مورد آموزش

فوری نظامی به آنان داده نمی شد . حتی سخنی هم از جهاد علیه روسیه یا دولت کابل به عنوان دشمنان خدا به میان نمی آمد . این مسائل ، پس از آن دوره ی شش هفته ای مطرح می شد .

در این مرحله ، افسران سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) که معمولاً مفتی بودند ، ظاهر می شدند و از موقعیت و فرصت برخورداری طلاب از آموزش های نظامی سخن می گفتند . بدین گونه بود که امکانات آموزش های نظامی برای هزاران جنگجویی که از الجزیره ، مصر ، سوئدان ، عربستان سعودی و سایر کشورهای اسلامی به پاکستان رفته بودند ، فراهم می شد .

به قول احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی و نویسنده کتاب « طالبان » ، بین سال های 1982 و 1992 ، سی و پنج هزار اسلامیت تند رو از چهل و سه کشور ، در جریان جنگ و عواقب جنگ ، دوش به دوش مجاهدین ماشه را می فشردند و ده ها هزار جهادی دیگر در پایگاه هانی که ضیاء الحق در مرز پاکستان و افغانستان برپا کرده بود ، آموزش نظامی می دیدند « احتمالاً صد هزار مسلمان تندرو با پاکستان و افغانستان رابطه ی مستقیم داشتند و زیر نفوذ سیا و آی اس آی بودند . » بعضی از آن های که برای مجاهدین استخدام می شدند ، در ایالات متحده و جوامع عربی و اسلامی مستقر شده بودند .

تردید وجود ندارد که حمایت ایالات متحده از مجاهدین ، که بیشترش به جیب اسلامیت های تندخو و تندرو می رفت ، اشتباه فاجعه بار بود . این حمایت افغانستان را ویران کرد ، به سقوط دولت انجامید و به اقتدار منطقه ای وسلطه ی جهانی جنگ طلبان اسلامیت و سایرین ره برد . این حمایت منجر به ایجاد شبکه ای جهانی از جنگجویان اسلامی که عالی ترین آموزش های نظامی را دیده بودند ، در کشورهای بسیاری شد که شدیداً وابسته به اسامه بن لادن بود که به زودی سازمان القاعده را تشکیل می داد .

این حمایت ملتی متلاشی از خود به جا گذاشت که تبدیل به ارتش القاعده و سایر اشکال تروریست شدند . و باعث ایجاد شرایطی شد که سرویس اطلاعاتی پاکستان در لوای آن امکانات رشد طالبان را در سال های 1990 فراهم آورد . هنوز هم مدافعان جهاد ، حتی آنانی که در سال 2005 به جنگ جهانی علیه تروریسم ، و مستقیماً گروه های اسلامی ، وفا دارند ، هم چنان بر آنند که آن سیاست درست بود . «دانیل پایپس» سرسخت ترین مدافع مبارزه با گروه های اسلامیت و پسر « ریچر دپایپس » که در نخستین سال های دولت رونالد ریگن با « گروه کارملیت ها » همکاری می کرد ، می گوید «من فکر می کنم در آن زمان بسیار درست عمل کرده ایم.» در آن سال ها ، دانیل پایپس از مقام های ارشد وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی بود و با ظنین نظریه ی « واین برگر » در معامله با شیطان ، می گوید: « ما از استالین در مقابل هیتلر حمایت کردیم . به انتخاب های دنیای واقعی باید توجه کرد . »

به نظر پایپس ، نظامی ترین افراد در میان مجاهدین ، بهترین جنگجویان بودند «به هر صورت ، تندروترین اسلامیت ها ، ضد شوروی ترین شان بودند.» « استیفن س. کوهن » که در سال های 1980 از مقام های ارشد وزارت امور خارجه بود ، در این مورد که بسیاری از کار کشته های ایالات متحده در جنگ افغانستان ، از جمله مقام های سیا و معماران سیاسی چه نظری داشتند ، می گوید «کسانی که ما از آنان حمایت می کردیم ، از کثیف ترین ، کریه ترین و زشت ترین نوع خشک اندیشان مذهبی بودند .

بعد از حمله ارتش آمریکا به افغانستان و در پی حادثه 11 سپتامبر هسته القاعده دیگر بار در نزدیکی مرز های پاکستان گرد هم آمد ، آنها به منطقه قبیله نشین مراجعه کردند و در سرحدات پشاور که زادگاه این گروه بود ، به تقویت قوای خود پرداختند . در نخستین سال های پس از 2001 نیروهای پاکستان و آمریکا بارها شمار زیادی از رهبران بزرگ القاعده را دستگیر کردند اما مدتها میگذرد دیگر هیچ چهره برجسته و شاخصی از طالبان در پاکستان کشته و یا دستگیر نشده است .

پس از یازدهم سپتامبر ، واشنگتن متناسب با حال و هوا و خواست تصمیم گیرندگان و بدون آن که ارتباط زیادی با تهدیدهای « واقعی » داشته باشد ، تنها با متمایز ساختن « آنانی که با ما هستند » و « آنانی که علیه ما هستند » تعریف جدیدی از تهدیدها و دشمنان نامتقارن ارائه داد .

تبدیل جنبش های سنتی مقاومت علیه استعمار و حکومت های لائیک به اهداف « جنگ جهانی علیه تروریسم » و در ردیف القاعده و دیگر شبکه های جنایتکار ، چیزی بیش از یک اشتباه که یک فاجعه بود . برخی از تحلیلگران ، اولین درگیری علیه « تروریسم »- در افغانستان- را « اولین جنگ صحیح » ایالات متحده می دانستند . این جنگ با شیوه ها و اهداف محدودی آغاز شده بود . اما بی عدالتی ذاتی در استفاده از « شیوه های ناپجاو استقرار اهداف افراطی » به سرعت آنها را آلوده می سازد .

در مقایسه با اهداف تعیین شده ، استفاده نامتناسب از قدرت ، مشروعیت جنگ را به زیر سوال برد ، به شعله های مبارزه جویی اسلامی دامن زد و توجیهی برای فراخوان به جنگ مقدس را فراهم کرد . هوایمهای اف 16

و راکت‌های توماهاوک آسمان را تسخیر کردند، ولی «روی زمین همچنان کلاشینکف‌ها هستند که فرمان می‌رانند». ایالات متحده می‌توانست با ضربات مشخصی که طراحان و مجریان یازدهم سپتامبر را هدف قرار می‌داد، خود را از شر القاعده برهاند و در عین حال تمام افغان‌ها را با خود دشمن نکند، افرادی که بی‌تفاوت و حتی دشمن «افغان‌های عرب» شده بودند.

بنابراین تصادفی نیست که طالبان شش سال بعد سرسخت‌تر از همیشه بازگشتند. پرویز مشرف در بیانیه‌ی بی‌ايراد کرد، بر خطر «طالبی شدن نوین»، تهدید استراتژیک برای افغانستان و پاکستان، صحنه گذاشت. گسترش این نوع افراطی‌گرایی‌های دینی‌خشن، به مراتب خطرناک‌تر از رویای القاعده است: در وهله اول باید با توسل به شیوه‌های سیاسی با آن مبارزه کرد.

روزنامه واشنگتن پست زیر عنوان جنگ در پاکستان: اندکی بعد از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 بوش اعلام داشت که کشور‌های جهان باید بین ایالات متحده آمریکا و کشورهاییکه از دهشت‌افکنان پشتیبانی نموده و آنها را در خاک خود پناه می‌دهند یکی را انتخاب کنند و کسانیکه به منسوبین القاعده پناه می‌دهد باید به حیث دشمن شناخته شوند. روزنامه مینویسد: بعد از تطبیق جدی این پرنسیب امتناع بعمل آمد و جنرال مشرف آدم خوش قسمتی بود که در مقابل مشکلی قرار نگرفت.

روزنامه مینویسد از زمانیکه جنگ علیه دهشت‌افگنی آغاز شد، این حکمران نظامی پر زرق و برق پاکستان سعی بلیغ به خرج داد به حیث متحد ایالات متحده آمریکا به شمار آید. اما از مبارزه علیه افراطیون اسلامی در کشورش که یقیناً اسامه بن لادن و معاونینش در آن شامل‌اند، با وصف افزایش در تلفات جانی و خسارات مالی آمریکا از رویارویی با آنها طرفه رفت. واشنگتن پست مینویسد: جنرال مشرف و مشاورین اش از قبیل شوکت عزیز صدراعظم پاکستان با کزاف‌گویی می‌گفتند که پاکستان صد‌ها تن تندرو القاعده را دستگیر و ده هزار عسکر را در مناطق سرحدی در نزدیکی افغانستان تعبیه کرده است.

اما جنرال مشرف هیچگاهی قوای خود را علیه طالبان تندرو سوق نداد که در جنگ از قلمرو سرحدی پاکستان علیه قوای آمریکایی استفاده میکردند و همچنان هیچگاهی گروه‌های افراطی اسلامی را که حملات دهشت‌افگنی را در هند انجام می‌دهند منحل نکرد.

مشرف مدارس دینی پاکستان را که منبع تربیه دهشت‌افکنان انتحاری است تصفیه و پاکسازی ننمود. وی از بزرگترین جنایت‌کار انتشار سلاح ذروی بنام عبدالقدیر خان رئیس دستگاه ذروی پاکستان که اسرار ذروی را به کشور لیبیا، کوریا شمالی و ایران فروخت حمایت کرده و او را عفو کرد.

جنرال مشرف همچنان به وعده‌های خود برای آوردن دوباره دیموکراسی برای پاکستان ابا و ورزید. در نتیجه این اعمال مشرف، القاعده به عملیات خویش در پاکستان ادامه داده و آمریکا و عساکر متعهد آن قادر نشده‌اند منطقه جنوب افغانستان را آرام سازد و همچنان در اثر این سیاست پاکستان صدها عسکر آمریکایی در گذشته مقتول شده‌اند که بسیاری شان واضعاً در اثر عبور عساکر از سرحد پاکستان به افغانستان کشته شده‌اند. روزنامه مینویسد: در اثر مصنویتی که اسامه بن لادن در پاکستان بدست آورد، کست ویدیویی را نشر کرد و در آن تهدید نمود که حملات بیشتری در داخل ایالات متحده انجام خواهد داد.

روزنامه مینویسد: بوش هنوز هم شش صد میلیون دالر سالانه به پاکستان کمک‌های نظامی و اقتصادی می‌دهد و هنوز هم با مشرف به حیث متحد رفتار میکند.

متحدان غربی "جنگ با ترور" بطور فزاینده‌ای مشکل مشرف را درک میکنند ولی احتمال این که سازمان اطلاعات پاکستان نقشی در حمایت و تجهیز طالبان بازی کند آن‌ها را محتاط کرده است و ناگزیر سعی می‌کنند روی آن فشار بگذارند از جمله بوسیله درز اطلاعات از کانال‌های عقبی به رسانه‌ها. سندی که اخیراً در پاره روابط (ISI) با افراطیون افغانستان سرو صدا بر پا کرد بوسیله عواملی که با وزارت دفاع انگلستان رابطه داشتند، تهیه شده بود.

مشرف خود نیز به سرو صدا دامن زد و پذیرفت که مقامات سابق ISI ممکن است به طالبان کمک کنند و دولت مصمم است جلوی آن را بگیرد. سروصدای این مساله بعد از سفر مشرف به آمریکا تشدید شد که مشرف طی آن تلاش کرد این ایده را پیش ببرد که از توافقات سیاسی به عنوان آترناتیفی در مقابل عملیات نظامی استفاده شود. سیاست‌های دو گانه آمریکا و ناتو در خصوص طالبان باعث شده است فعالیت‌های تروریستی در افغانستان همچنان ادامه یابد. برخی محافل سیاسی معتقدند که آمریکا و ناتو به صورت غیر آشکار با برخی رهبران طالبان ارتباط نزدیک دارند. از سوی دیگر باید توجه داشت که از بین رفتن کامل طالبان، توجیهی برای تداوم حضور خارجی‌ها باقی نمی‌گذارد. بنابراین به نظر می‌رسد که آمریکا و ناتو برای استمرار حضور خود در افغانستان نیازمند سطح کنترل شده‌ای از خشونت‌ها و درگیری‌ها هستند. همچنین

وجود طالبان، اهرم فشار آمریکا بر دولت کرزی در جهت تبعیت از سیاست های دولت بوش محسوب می شود. پاکستان عامل بی ثباتی در افغانستان به شمار می رود.

بین دو کشور از گذشته تنش های پیوسته ای بر سر خط مرزی دیورند و سالهای اخیر به دلیل حمایت گسترده پاکستان از طالبان و القاعده وجود داشته است. اختلافات مرزی از یکسو و ناکامیهای پاکستان در افغانستان در پی سقوط طالبان از سوی دیگر سبب شده که پاکستان همه توان و تلاش خود را برای ایجاد بحران در افغانستان و بازگرداندن طالبان بکار گیرد. این تلاشها در آینده هم ادامه خواهد یافت و دولت افغانستان را با مشکلات مختلفی مواجه می سازد.

مرز با پاکستان بر اثر تحریکات و مداخلات پیوسته این کشور وضع آشفته تری داشته و دولت حضور ضعیفی در آن دارد. نام «منطقه قبایلی» را زیاد شنیده ایم؛ به ویژه زمانی که اختلافات بین پاکستان و افغانستان بالا می گیرد یا زمانی که نیروهای آمریکایی و ناتو در تعقیب طالبان در پشت مرزهای مشترک پاکستان و افغانستان متوقف می شوند. با این وجود شاید درباره تاریخ، جغرافیه، نفوس و اهمیت این منطقه در روابط پاکستان و افغانستان کمتر اطلاعی داشته باشیم.

منطقه قبایلی که به اختصار FATA یا «منطقه به لحاظ اداری خودمختار» خوانده می شود، به وسیله خط دیورند (خط مرزی افغانستان و پاکستان که هیچگاه مورد قبول افغانستان واقع نشده است) از افغانستان جدا می شود. به لحاظ جغرافیایی، منطقه قبایلی از غرب با افغانستان همسایه است، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هم مرز است.

بر اساس آمارهای سال 2000 میلادی نفوس این منطقه سه میلیون و 341 هزار و 70 نفر است (یعنی کمتر از دو درصد نفوس پاکستان). اکثر مردم این منطقه روستایی و قبیله ای هستند و فقط 3/1 درصد آنها در شهر زندگی می کنند. منطقه قبایلی به هفت ناحیه قبیله ای تقسیم می شوند که عبارتند از: مهمند، باجور، کورم، اورکزی، خیبر، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی. اگرچه ساکنان این منطقه همگی پشتون هستند اما خود به گروه های قومی کوچکتر تقسیم می شوند که با نام همان نواحی قبیله ای خوانده می شوند. این منطقه به صورت خودمختار اداره می شود و اگرچه در خاک پاکستان قرار دارد اما دولت مرکزی پاکستان و یا دولت های ایالتی حق مداخله در امور داخلی این منطقه را ندارند.

تا قبل از مداخله آمریکا در افغانستان، منطقه قبایلی فقط در پرتو اختلافات پاکستان و افغانستان بر سر «خط دیورند» مورد توجه قرار می گرفت اما پس از حمله آمریکا، طالبان در این منطقه مستقر شدند و از این زمان به بعد بود که منطقه قبایلی به محلی برای مشاجره تبدیل شد.

این مشاجره دارای سه وجه بود: پاکستان و سران منطقه قبایلی، پاکستان و آمریکا، پاکستان و افغانستان. مشاجره پاکستان با سران قبایل یک وجه تاکتیکی و یک وجه استراتژیک داشت: وجه تاکتیکی حول مخالفت ظاهری پاکستان با سران قبایل به دلیل پناه دادن به طالبان و القاعده دور می زد. وجه استراتژیک حول تلاش پاکستان برای بهره برداری از وضع موجود جهت بسط حاکمیت خود به منطقه قبایلی بود.

در همین حال افغانستان و آمریکا، دولت پاکستان را به دلیل استقرار طالبان و القاعده در خاک این کشور (منطقه قبایلی) مورد نكوهش قرار دادند.

صرف نظر از این مسائل، واقعیت این است که منطقه قبایلی می تواند به عنوان ابزاری در دست پاکستان یا افغانستان جهت تعدیل و تنظیم رفتار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد. قومیت و خودمختاری منطقه قبایلی یک عامل کلیدی در نقش آفرینی این منطقه در مناسبات افغانستان و پاکستان است. هرگاه افغانستان اراده کند می تواند با بهره گیری از ناسیونالیسم قبایلی که با افغانستان از نظر کلتور و فرهنگ یکی اند، ساکنین قبایل را علیه پاکستان تحریک کند و بر عکس پاکستان نیز می تواند با تحریک همین احساسات آنها را علیه دولت کابل تحریک کند و لی درین میان شانس افغانستان بیشتر است. در حال حاضر به دلیل استقرار طالبان در این منطقه و نیز به دلیل حمایت پاکستان از طالبان، منطقه قبایلی به سود پاکستان عمل می کند. اما هرگاه پاکستان قصد داشته باشد علیه طالبان عمل کند و یا حاکمیت خود را بر این مناطق گسترش دهد، ساکنین قبایل به سمت افغانستان و علیه پاکستان وارد عمل می شوند.

اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان همواره به عنوان یک عامل تاریخی بحران را در تاریخ روابط دیپلماتیک دو کشور مطرح بوده است. آنچه بر اساس قرارداد معروف «دیورند» در دوران حکومت عبدالرحمن خان توسط نماینده انگلیس به پاکستان واگذار شد، هیچ گاه از حافظه تاریخی افغانان و بویژه طیف ملی گرای حاکمیت سیاسی محو نشده و همواره نقطه جنجال برانگیزی در روابط خارجی این دو کشور بوده است.

بر این اساس، می توان این گمانه را به صورت جدی مطرح ساخت که پاکستان با عنایت به این امر در صدد است تا از روی کار آمدن حکومتی که با طرح ادعای ارضی مجدد در آینده، ضمن در مخاطره قرار دادن اسلام آباد به تعارض فیما بین دامن زند، جلوگیری به عمل آورد.

این امر برای اسلام آباد در حاکمیت سیاسی آینده افغانستان از اهمیت جدی برخوردار است، حتی برخی این نظریه را طرح می کنند، که قتل دکتر نجیب الله، به دست سازمان «آی. اس. آی» پاکستان صورت گرفته است، آن هم بدین دلیل، که وی از تمدید «معاهده دیورند» که بر اساس آن پشتونستان به پاکستان واگذار می گردد، سر باز زده است و نه به دست طالبان. البته این اظهار نظر قدری مبالغه آمیز به نظر می رسد، اما در هر حال حساسیت فوق العاده پاکستان را در این زمینه نمی توان از نظر دور داشت.

بر این اساس، موضع حمایتی پاکستان از طالبان چنین توجیه می گردد که، اسلام آباد تلاش دارد تا با روی کار آوردن یک دولت مذهبی و سنتی که بیشتر در مایه های مذهبی سیاست گذاری نماید تا محورهای مربوط به منافع ملی، از طرح مجدد دعوی ارضی علیه پاکستان در حاکمیت سیاسی افغانستان جلوگیری به عمل آورد و طالبان که با دیدگاه های مذهبی، یکی از بهترین انتخابهای دولت اسلام آباد محسوب می گردد.

گزارش های واصله از تکمیل تر شدن سازماندهی مجدد طالبان توسط پاکستان حکایت دارد. دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف بین المللی تاکنون قادر به توقف این حملات نشده اند. تداوم حملات به نیروهای آمریکا در عراق و ضعف آنها در برقراری امنیت در آن کشور، مخالفین دولت را در تشدید حملات خود علیه دولت ثابت قدم تر کرده است. در همین راستا به قدرت رسیدن احزاب اسلام گرا در ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان نیز نقش موثری در حمایت از طالبان، القاعده و حکمتیار و تجدید سازمان آنها داشته است.

تجربه سال های گذشته نشان داده که نیروهای بین المللی توان کافی برای برقراری امنیت سراسری را ندارند. استقرار نیروهای ایساف محدود به کابل است و در صورتی که بخواهد حوزه کاری خود را به مناطق بیشتری توسعه دهد حداقل به دوازده هزار نفر نیرو احتیاج دارد در حالی جمع آوری این تعداد نیرو و تامین هزینه آن کار مشکلی است. بهترین نیرو برای حفظ امنیت بلند مدت افغانستان ارتش ملی و پولیس است ولی از اردوی هفتاد هزار نفری که برای افغانستان در نظر گرفته شده تنها سی تا چهل هزار نفر آن آموزش دیده اند و تا رسیدن به سقف هفتاد هزار نفر فاصله زمانی زیادی وجود دارد.

یکی از مهمترین مشکلات سرراه اردوی ملی وجود بیش از یکصد هزار نیروی مسلح است. آنها از مجاهدین سابق هستند و خواستار الحاق به اردوی ملی می باشند. رهبران پاکستان و افغانستان که مدتهاست یکدیگر را با چوب طرفداری از تروریسم و طالبان و القاعده می کوبند و بدترین حملات لفظی را نثار یکدیگر می کنند.

شش سال از شروع جنگ آمریکا در افغانستان و سرنگونی طالبان در این کشور می گذرد اما حملات نیروهای طالبان همچنان ادامه دارد و این درگیری ها هر روز از میان مخالفین، نیروهای آمریکایی و اروپایی مستقر در افغانستان و غیرنظامیان تلفات می گیرد. در عملیات های ناتو در جنوب و شرق افغانستان گفته بیش از صدها نظامی طالبان کشته شدند. هر بار که چنین درگیری صورت می گیرد و تلفات آن مشخص می شود، رسانه ها خبر آن را اینگونه اعلام می کنند که خونین ترین عملیات در چند سال گذشته بوده است. اما هیچکدام از این درگیری ها آخرین درگیری نیست و باز هم ادامه دارد.

از طرف دیگر پاکستان می گوید نزدیک به یکصد هزار سرباز پاکستانی در مناطق مرزی این کشور مستقر شده و یک هزار پوسته تلاشی در مرزهای پاکستان ایجاد شده اند تا فعالیت و رفت و آمد نظامیان طالبان از افغانستان به خاک این کشور محدود شود. اما دولت کرزی و دولت های غربی و ناتو، پاکستان را به همکاری و گاه همکاری متهم می کنند. یکی از دلایل محکم این دولت ها برای چنین اتهامی توافقنامه دولت مشرف با مناطق قبیله نشین شمال پاکستان است. مشرف می خواست با این توافقنامه از شدت حملات طالبان و القاعده مناطق قبیله نشین به نیروهای امنیتی دولت در این مناطق بکاهد. اما برخی گزارش ها حاکی از این بود که ملا عمر رهبر طالبان در پس این توافقنامه صلح قرار داشت. دولت مشرف بر اساس این توافقنامه و در مقابل آرامش این مناطق قبیله نشین، از شدت عمل خود در محدود کردن یا برخورد با نظامیان مخالف می کاست. این اقدام مشرف با فشار و مخالفت شدید غرب و به ویژه آمریکا رو به رو شد به طوری که در کنگره صحبت از قطع کمک های مالی و اشنگتن به دولت مشرف به میان آمد.

در همین حال وزارت امور خارجه آمریکا در گزارش خود اعلام کرد: نظامیان طالبان و فعالیت های آنها در افغانستان هنوز یک تهدید جدی برای ثبات منطقه است. در این گزارش گفته شده بود، نیروهای طالبان علاوه بر دریافت بودجه با قاچاقچیان مواد مخدر همکاری کرده و در مناطق قبیله نشین پاکستان پناهگاه می گیرند. پاکستان همچنان یک منبع مهم برای این افراد و یک پناهگاه امن برای رهبران این گروه تروریستی محسوب

می‌شود. گروهی که در نیمه دهه 1990 سرویس‌های اطلاعات ارتش پاکستان آن را تشکیل داد تا کشور همسایه را در چنگ خود بگیرد اکنون به معضلی برای پدیدآورندگان آن تبدیل شده است. از جانب دیگر ریچارد هالبروک، نماینده پیشین ایالات متحده در سازمان ملل نیز با اشاره به کاهش حمایت‌های مردمی از کرزی و نارضایتی افغان‌ها از سیاست‌های دولت کرزی پیروزی ناتو بر طالبان را آزمون بزرگ برای این سازمان عنوان کرد. هالبروک با اقرار به این‌که عملکرد دولت کرزی موجب شده حمایت از دولت او به حداقل برسد این مسأله را یکی از مؤلفه‌های تضعیف ناتو در افغانستان توصیف کرد و به‌طور تلویحی به نگرانی‌های عمیق غربی‌ها از احتمال شکست ناتو از طالبان و به چالش کشیده شدن اقتدار و مشروعیت نظامی این پیمان نظامی اشاره کرد. موضوع افزایش کشت خشخاش و تولید مواد مخدر نیز از معضلاتی است که جامعه افغانستان برای رهایی از آن نیازمند کمک جامعه جهانی است.

در حالی که معیشت بیش از دو میلیون دهقان به کشت خشخاش گره خورده است، ارائه کشت جایگزین و ایجاد منابع جدید در آمدی به تنهایی در توانایی دولت نیست و جامعه جهانی باید در این زمینه فعال شود. در خصوص موضوع توسعه نیز روند کند بازسازی باعث شده است همچنان فقر بر سر مردم سایه بیافکند، برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که تنها بخشی از کمک‌های بین‌المللی به موضوع بازسازی اختصاص یافته است و بخش زیادی از این کمک‌ها صرف حضور موسسات خارجی در افغانستان می‌شود.

از جانب دیگر به نوشته روزنامه ایندپندنت، از زمان حملات 11 سپتامبر 2001 تاکنون، بیش از 180 هزار نفر کشته و 4/5 میلیون نفر آواره شده‌اند و آمار و ارقام گواه مشروعیت تلخ مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا است. روزنامه ایندپندنت پس از گذشت پنج سال از حادثه 11 سپتامبر و شعار مبارزه با تروریسم آمریکا در گزارشی آمار و ارقامی در زمینه‌های مختلف را پس از این حملات ارائه داده است:

دو هزار و 973 تن در حملات 11 سپتامبر سال 2001 کشته شدند. هفتاد و هزار غیرنظامی در سراسر جهان از 11 سپتامبر تاکنون در نتیجه جنگ علیه تروریسم کشته شدند. چندین سال از زمانی که آمریکا هیچ نقش رهبری معتبری برای پیدا کردن مکان اسامه بن لادن ایفا نکرده، می‌گذرد. بیش از سه هزار پنجصد نظامی زن و مرد آمریکایی از 11 سپتامبر تاکنون در عراق و افغانستان کشته شده‌اند.

یک هزار و 248 کتاب در زمینه حادثه 11 سپتامبر منتشر شده است. بیش از چهل میلیارد دلار خسارت صنعت هوایی از زمان سپتامبر 2001 است. 2009 تاریخی است که یادبود رسمی در سایت مرکز تجارت جهانی افتتاح خواهد شد. صفر ساعت برای آموزش اطلاعاتی به عوامل جدید اف بی ای پیش از 11 سپتامبر نودویک درصد از موارد تروریستی از سوی اف بی ای و دیگر سازمان‌های آمریکا کشف شد که وزارت عدلیه آمریکا از پیگرد قانونی آن در هشت ماه اول سال 2006 خودداری کرد. یکصد و هفده نظامی انگلیسی در عراق از زمان حمله به آن کشته شدند. بیش از چهل پرسونل انگلیسی از زمان حمله به افغانستان کشته شدند. هفت درصد از مردم انگلیس فکر می‌کنند که جنگ علیه تروریسم به رهبری آمریکا پیروز شده است (بر اساس نظرسنجی یوگو).

یک نفر در ارتباط با حمله 11 سپتامبر به جنایت متهم شد. چهارصد و پنجاه و پنج نفر در زندان گوانتانامو بازداشت شدند. هفتاد و هفت درصد از مردم انگلیس می‌گویند که سیاست خاورمیانه ای تونی بلر نخست وزیر قبلی این کشور، انگلیس را هدف تروریستی قرار داده است.

هشت میلیارد دلار رقمی است که آمریکا طی یک سال برای به دام انداختن بن لادن و دیگر تروریست‌ها صرف کرد. ایندپندنت در پایان آورده است: هزینه مالی جنگ علیه تروریسم آمریکا برای پرداخت همه بدهی‌های کشورهای فقیر جهان کافی است. افغانستان 26 میلیون نفر نفوس و 647 هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. در این کشور 26 هزار نظامی بیگانه مستقر هستند و وعده‌های کمک مالی به این کشور برای سال‌های 2004 - 2009 مجموعاً 8/9 میلیارد دلار برآورد شده است. نفوس عراق 27 میلیون نفر و وسعت این کشور 437 هزار کیلومتر مربع است. 140 هزار نیروی بیگانه در این کشور حضور دارند و کمک‌های وعده داده شده برای عراق از سال 2004 - 2007 برابر با 33 میلیارد دلار می‌باشد.

آمار نشانگر آن است در جنگ افغانستان از نوامبر 2001 تا الان صدها سرباز آمریکایی کشته و صدهای دیگر زخمی شده‌اند. در این میان هزاران سرباز افغان کشته و هزاران دیگر زخمی داده‌اند. ده‌ها برابر ارقام فوق

غیرنظامیان در این جنگ جان داده اند. جنگ افغانستان برای مالیات دهندگان آمریکایی ماهانه 41 میلیارد دلار خرج برداشته است در حالیکه این رقم در عراق به ماهی 162 میلیارد دلار رسیده است.